

کرد اول خود ز دستش
در باغ شریعت پیوست
زین باغ نهاد جز خوشی کس
زیرا که خانه و محو نداند
بر لب و بجوی راه این باغ
تین و زیتون بر بی این باغ
در باغ شود کف بر کن
بر کوه و دریا بر کن
فرخون لعین با خود را
شکستی بر کوه مرفوش
بایست اگر که خوبتر است
کوناه فلان نقدی کف است
کین خلق خدا بر این بندند

دلبر کوه

و آن کوه بدین طریق باشد
ای تکیه زده بدین راه نهد
من پیش و ترا نکویم
لیکن رود این راه تا
ای حجت بقعه خراسان
در دولت خاطر ما کن
چند کوه که در هنگام بهار آید
راه بهایت تا در چه راه دینار
روی کند بر سرخی جو بهار آید
راز دار است کزین دلیل تا بچند
باغ از روی خاطر با بهار آید
کل سوار آید بر کعب یا تو بکن

اولی فرورافضیت بدین
پیشیده شد عصای باین
چیزی که از ایدت ترا کین
کاشتر بکشم بکار در چشم بدین
با دیو کن جمال چندین
دیوانت بشو سکت آید
کل بیاراید با دلم بهار آید
از شکوفه رخ در زین غله آید
بیر از کل بسلام کف آید
نارغ زار آید از روی کف آید
چون بهار آید لولوش آید
لانه در پیش از چون غنچه آید

Copyright © King Saud University